



مثل دانشندان

در یک روز تعطیل، من همراه پدر و مادرم به پارک جنگلی رفته بودم. پدر گفت: «فصل بهار چقدر قشنگ است. نگاه کن، چقدر گیاه و حیوان اینجا است. هر کدام برای خود یک جور زیبایی دارد. خیلی از حیوانات و گیاهانی را که در کتاب خوانده بودی، امروز می‌توانی اینجا پیدا کنی. مثل دانشنده‌ها به آن‌ها نگاه کن! کسی چه می‌داند شاید تو هم دانشمند بزرگی برای کشورت بشوی.»

پدر قدم زنان به تماشای طبیعت رفت ولی مادرم نشسته بود و اطراف را نگاه می‌کرد. من با دقت به طبیعت زیبا نگاه می‌کردم. یک سنجاقک قشنگ دیدم، ولی همین که خواستم او را بگیرم، مادرم گفت: «به این جانور زیبا چه کار داری؟»

رفتم قورباغه بگیرم. گفت: «فرزندم، به حیوان دست نزن!» دنبال یک ملخ دویدم و او را گرفتم. مادرم گفت: «تو امروز برای بازی آمدی؛ برو گردش کن.» کمی صبر کردم و گفتم: «اگر قرار است من دانشمند بشوم باید این‌ها را خوب نگاه کنم و دست و پا و شاخک‌هایشان را بشمارم.»

مادر گفت: «تو می‌خواهی دانشمند شوی،

خوب است ولی باید مراقب باشی به چیزهای

دیگر آسیب نرسانی.» گفتم: «این‌ها هم در این

مدت دست و پای من را بشمارند، آن وقت

همه دانشمند می‌شویم. من جانورشناس، آن‌ها

آدم‌شناس.»



درس هفدهم

«مثل دانشمندان»

آموختنی‌ها

- ۱ کنجکاو و مشاهده دقیق محیط اطراف
- ۲ حفظ محیط زیست
- ۳ آزار نرساندن به جانوران
- ۴ گسترش واژگان با معرفی واژه‌های مرتبط به یک کلمه
- ۵ آواهای مختلف



جعبه‌ی کلمات

کلمات هم‌معنی

- | | |
|---|--|
| خرم:
فورا:
بگریزد:
اکنون:
نیایش:
کثیف: | آسیب:
مدّت:
مراقبت:
صبر:
می‌رباید:
رهگذر: |
|---|--|

کلمات مخالف

- | |
|--|
| قشنگ ≠
شاید ≠
نشسته ≠
صبر ≠
آسیب ≠ |
|--|

